

زمر کونینما کفنا بود آن حقیقی وجدانه ای جان بد  
ما چشمتی کی دانه **ما** وجود آنکه حجت شریعت است که  
ما بخشند اند و محبتی که تا نکند در او آن نتواند  
جماعت که تعرف ما بینا و توضیح محفیا ما نوس طست و ما نوس  
حیت ایشان است که هر حق با ما نوس طست و ما نوس  
حقیقت و جان است م آن گفته اند که حجت مین جسم  
غرض از کمال خودش جماعت و تقصیر و آن با از مقام جمع بود  
جمع و آن شود جماعت ذات است و در مراتب ذات بود  
کائنات **ربانی** معشوقه که کبریا جماعت است و در ملکها  
بوی خوبی افراخت **بی** ظاهر است بودی **مرا** هم خود  
خود تر حجت میبخت و با از جمع مصلحتها که آن ذات  
یکانه در ظاهر مجد و کرانه بعد و منشا هدایات جماعت خود  
میکند و مطالعه صفات کمال خود میناید **ربانی** جانانکه  
غم عشقی زند با هر چه پس **کسی** برسد بدانش است پس  
مرات شود و است در آن وجود با صورت خود عشقی **مرا**

و با از تقصیل بتقصیل چنانکه اکثر افراد این عکس حال مطلق  
را در مرایای عصیان آمار میماند پاره کند و حال میندازد  
مقصود هر یکی و اند و لذت وصال خرسند و بجزئی عشق  
در و مندر کرد و **ربانی** ای جس تو کرده جلو ما و برده  
صد عاشق معشوق بدید آورده بر بوی تو سیاه دل خود  
برده و از عشوق تو و پس غم نذر خورده و با از تقصیل  
جمع چنانکه بعضی از خویش رحمت فکرت از کارخانه افعال  
و آثار بیرون برده اند و خرق کرده و اسرار شیوه و صفات  
مبادی افعال و آثار نکرده متعلق بتم و قبله کاه تو تمام  
ایشان فزوات متغیلا صفا رفیع الدجیات امر و کبریا  
**ربانی** اتم که بلکه عاشقی بی بدلم و رشید و قابا کبار نظر  
بال آند و زالا بشی علم و علم بنهاد و نظر بقله کاه از لم  
بیرون ز جرد و کائنات است لم بر ترز اجاط جهات است  
و لم غایت ز نقابل صفات است لم مراتب کجیات ذات  
و لم چون ذوق جلال و اجمال کج آن است **ربانی** اتم